



مجید پرزگر کارگردان فیلم‌های مختلفی از جمله «پرویز» است  
واصولا نگاهی جدی در آثارش به مقوله تنهایی دارد



مجال شنیدن چیزی است که وقتی خودم در متن شلوغی باشم، شنیده نمی‌شود.

همه اینها را گفتم اما این را هم بگویم که تأکید من روی تنهایی خودخواسته و خلوت گزیدگی انتخابی است نه تنهایی حاصل از طردشدگی، البته ممکن است خیلی از انسان‌ها آن تنهایی حاصل از طردشدگی و قسمی از تنهایی را که حاصل نخواندن جمع با آنها یا آنها با جمع است، تبدیل به یک خلوت گزیدگی سازنده کنند اما اگر چنین نشود و طرد هم ادامه داشته باشد شاید دیگر نتوان تا این اندازه مثبت به ماجرا نگاه کرد. اینجاست که آن معضلی که عده‌ای جامعه‌شناسان و روان‌شناسان به‌عنوان معضل بزرگ دنیای مدرن از آن یاد می‌کنند و دیگر حرفی از یک امتیاز و فرصتی برای بازگشت و پرسه در خود تلقی نمی‌شود، حتی کسی که محکوم به تنهایی است تا اندازه زیادی توانش برای استفاده و بهره بردن از این موقعیت را از دست می‌دهد، چون تنهایی اش حاصل یک احساس نیاز نبوده بلکه خروجی تصمیمی است که دیگران برایش گرفته‌اند. من در کارهایم به این وجه از تنهایی هم اشاره کرده‌ام، این نوع از تنهایی را هم دیده‌ام و واکنش‌های مختلف به آن را هم قصه کرده‌ام، جایی فرد در برابر این تنهایی تحمیلی ویران شده و جایی دیگر تهدید را به فرصت تبدیل کرده است.

در نهایت آدم‌ها را بزرگ می‌کند. آنها را در حالی که منفعل به نظر می‌رسند در معرض تجربه‌های سنگین و بزرگ قرار می‌دهد، فرصت مواجهه با خود را به آنها می‌دهد و در نهایت باعث می‌شود که انسان بعد از تنهایی به انسانی بزرگ‌تر و حتی شجاع‌تر تبدیل شود.

ممکن است محصول تنهایی در کسانی که دستی در امور خلاقه دارند واضح‌تر باشد، کسانی که مدت‌ها تنهایی را تجربه کردند و در این تنهایی محصولاتی خلق کردند که حالا کل جمع انسانی از آن استفاده می‌کنند، کسانی که مدت‌ها در نقطه‌ای دور از جمع مثل روستا یا شهری دورافتاده سیری می‌کنند و دیگران آنها را مردمانی منزوی می‌دانند و دل می‌سوزانند اما در نهایت از این تنهایی محصولی بیرون می‌آید که اگر تنهایی نبود به دست نمی‌آمد.

تنهایی از وجهی دیگر هم جالب و شگفت‌انگیز است، آنجا که منجر به بهتر دیدن و بهتر شنیدن می‌شود، کسی که خلوت می‌کند و کمتر خودش را درگیر پیچیدگی‌های معاشرت‌ها و روابط انسانی می‌کند، فرصت و فراغ بال بیشتری برای دیدن پیرامونش دارد، تمرکز بیشتری برای شنیدن جریان زندگی دارد.

یکی از دلایل علاقه من به تنهایی همین فرصت خیره شدن به آدم‌ها و اتفاقات و

که اگر معاشرت و شلوغی فیزیکی هم وجود نداشته باشد، شلوغی دنیای مجازی ما را به حال خودمان نمی‌گذارد و اگر معاشرت هم نباشد هر لحظه در معرض طوفانی از اخبار و اطلاعات هستیم که ما را درگیر خودشان می‌کنند، آنها که به امتیاز بزرگ تنهایی و خلوت گزیدگی دست پیدا کرده باشند می‌توانند بخوبی این نعمت را برایمان تشریح کنند و بی‌نیازی حاصل از داشتن چنین نعمتی را بازگو کنند، کما اینکه صدها سال پیش حافظ چنین سروده: «خلوت گزیده را به تماشا چه حاجت است؟»

تقریباً تمام فیلم‌های من درباره تنهایی و آدم‌های پرسه زن

است، آدم‌هایی که به انتخاب یا اجبار در خلوت خودشان سیر می‌کنند و جایی غیر از دنیای خودشان برای پرسه زدن ندارند، این پرسه زنی در خود نتایج متعددی هم دارد، یک جایی تبدیل به عصیان می‌شود مثل «پرویز» و جایی دیگر تبدیل به برون‌ریزی‌های دیگری می‌شود مانند «یک شهروند کاملاً معمولی» اما آنچه در همه کارهای من دیده می‌شود این است که تنهایی

داشته باشند. ناگفته نماند که شیرینی شهود، همچون هم آغوشی با معشوق، کاملاً شخصی است که موجب شادابی روح، جسم، کلام و رفتار فرد در جامعه خواهد شد و از جامعه‌گریختگان، عقب‌ماندگانی هستند که در دوران بودا و... زیست می‌کنند و «فرزند زمان خویش» یعنی (قرن بیست و یکم) نیستند. مابا هر وسیله‌ای چه مجازی و چه حضوری تلاش می‌کنیم با مردم مرتبط باشیم و از تخیلات خود بیرون بیاییم. نمی‌دانم که اگر بزرگان عرفان پیشین ایران این یادداشت چکیده و صریح را بخوانند ما را آفرین خواهند گفت یا خواهند فرمود: «در نیابد حال پخته هیچ خام / پس سخن کوتاه باید والسلام»

ده هزار ساله همه ادیان را به هم می‌ریزد و کشف این حقیقت که اگر جسمی بیشتر از سرعت نور حرکت کند به انرژی تبدیل می‌شود و ده‌ها قصه را زیر سؤال می‌برد و دیگر عارفی به سبک آنها که در «تذکره‌الاولیا» عطار می‌بینیم باقی نمی‌ماند. با گذر زمان آنچنان معنای «عارف» و عرفان یا نخبه بودن تفاوت پیدا کرده که دست کم نگارنده هیچ انسان بریده از مردم و خزیده در خویش را عارف نمی‌دانم. در نهایت اینکه ضمن تأیید شیرینی خلوت نشینی و شهودهای غیبی، بر این باورم که نخبگان جامعه با در میان جامعه بودن و ارتباط مستقیم با مردم و جهان می‌توانند صفت متفکر، عارف یا نخبه را



شهودی را هم شاهد باشیم؟! صمیمانه می‌گویم: «به روز بودن» ضرورتی است که هیچ نخبه، متفکر و عالمی را از آن گریزی نیست. در سده‌های پیشین تحولات اندیشه و تفکر آنچنان آرام بوده است که گویی کاروان بشریت عروس می‌برده است و امروز هرگز چنین نیست... عارفی مثل مولانا، بابزید یا عطار و دیگران اگر امروز باشند نمی‌توانند چله‌نشینی کنند... زیرا بشریت با سرعتی عجیب به دانستنی‌هایی دست می‌یابد که «ندانستن آن دانسته‌ها» هم در «خودشناسی» و هم «در خداشناسی» عارف تأثیر عمیق و تعیین‌کننده دارد. کشف فلان فسیل که می‌گوید انسان چند میلیون سال پیش روی زمین بوده؛ ناگهان تاریخ چند